

پایان دوره خام فروشی؛ نقطه ی عطف اقتصاد ایران



دکتر فرهاد مومنی در سمینار چشم انداز اقتصاد ایران که در بیست و هشتم بهمن ماه در موسسه پرسش برگزار شد، به بررسی «نسبت تحولات سال ۱۳۹۶ با اهداف دورمدت اقتصاد ملی» پرداخت. وی به نقش رفتار مالی دولت در بهبود عملکرد اقتصادی اشاره کرد و گفت: مالیه دولت خود دولت است و از این رو دولت باید نظاممند عمل کند. آنچه در پی می آید مشروح سخنان وی در این نشست است.

به نظر می‌رسید، بتواند این بخش را به تحرک وادارد، مورد استفاده قرار گرفت اما خبری نشد. از همه تکان‌دهنده‌تر این است که این مطالعه نشان می‌دهد در دوره سال‌های ۱۳۸۵ تا ۱۳۹۰، خالص فرصت‌های شغلی ایجاد شده در بخش‌های عمده فروشی و خرده فروشی هم منفی ۱۱۵ هزار نفر بوده است. اگرچه از سال‌های میانی قرن نوزدهم تا امروز فعالیت واسطه‌گری و دلالی به عنوان یک پدیده مذموم و یک عنصر غیر توسعه‌ای و ضد توسعه‌ای در نظر گرفته می‌شد اما بحث بر سر این است که در این حیطه هم ما بر اساس داده‌های سرشماری به مرز اشباع رسیده‌ایم و این نشان می‌دهد که روندهای پیشین دیگر قابل تداوم نیستند. این پیام، از ۱۳۹۰ تا امروز درک نشده و به اندازه کافی با توجه به اهمیتی که دارد، نه در ساختار رسمی تصمیم‌گیری و تخصیص منابع و همچنین در سطح نخبگان نیز توجه بایسته‌ای به این مساله نشده است. من اشتغال را به دلیل اینکه اشتغال یک متغیر سیستمی است، انتخاب کرده‌ام. سیستمی بودن متغیر یعنی تحولات ساختاری در اشتغال، که نشان‌دهنده طرز عمل کل سیستم است و به همین خاطر گفته می‌شود اگر قرار است تغییری در این ساختار اتفاق بیفتد، باز هم باید آگاهی، اراده و سازمان به صورت سیستمی برانگیخته شود و این مساله با کارهای وصله‌پینه‌ای و جزئی‌نگرانه حل و فصل شدنی نیست.

برداشت من این است که وقتی ما آن پیام را به دلیل دل‌مشغولی‌های ظاهراً بااهمیت‌تری نسبت به اصل بقای سیستم در زمان خود دریافت نکردیم و جدی نگرفتیم، بحران‌های کوچک و بزرگ دیگری سر باز کردند. به طوری که مثلاً هم‌اکنون همه از بحران ورشکستگی بانک‌ها صحبت می‌کنند. وقتی این بحران را بینیم، دقیقاً همان مولفه‌هایی که آن تحول را در ساختار اشتغال ایجاد کرد. در یک دوره ای موجب ورم کردن ضدتوسعه‌ای بانک‌های ما نیز شد که الان آن هم دیگر در حال نزدیک شدن به مرحله‌ی بن بست است. عین این مساله در بحران صندوق‌های بیمه‌ای هم مشاهده می‌شود، در مورد آب هم مشاهده می‌شود، در مورد بحران محیط زیست هم مشاهده می‌شود، چون این‌ها همه به هم مربوط هستند. از نظر من کلید اصلی بحث در این ماجرا تحولی است که در رفتارهای مالی دولت اتفاق افتاده و من عنوان کلی آن تحول را با شما در میان گذاشتم. از نظر من نقطه عطف این ماجرا برای بر ملا شدن سند لایحه بودجه سال ۱۳۹۱ بود.

ماجرای به نحوه آرایش در ساختار قدرت، ثروت و منزلت مربوط می‌شود. برای اینکه آن را نشان دهم، به داده‌های سند لایحه بودجه سال ۱۳۹۱ استناد کرده‌ام، حسن آن سند این بود که چون در سال ۱۳۹۰ تهیه شد هنوز آن بحران‌های حد پیش نیامده بود که بگوییم آن‌ها چه سهمی در این ماجرا داشتند و حسن دیگر این سند این بود که وقتی که به سند لایحه استناد می‌کنیم، دولت نمی‌تواند بگوید که من یک سند قابل دفاع ارائه کرده‌ام و مجلس انسجام آن را به هم زد.

بر اساس تجربه‌ای که به شخصه کسب کرده‌ام، نبایستی موضوعات بی‌شمار مطرح کنیم و بهتر است بر روی گزینه‌های محدود متمرکز شویم. بر این اساس، بحث را این‌گونه سازماندهی کرده‌ام که از کل مباحث نظری صرف نظر می‌کنم و به صورت مستقیم وارد شرایط کنونی ایران می‌شوم البته ضمن اعلام وفاداری به عنوان بحث که در پی یافتن وضعیت اکنون ایران با مصالح بلندمدت است. برداشت من این است که اقتصاد و جامعه‌ی ایران چند سالی است که در معرض یک نقطه عطف قرار گرفته است. به نظر می‌رسد این نقطه‌ی عطف باید به اندازه‌ی اهمیتی که دارد مورد توجه و شناسایی قرار گیرد و جدی گرفته شود. آن نقطه عطف مربوط به این واقعیت است که ما در یک دوره‌ی تقریباً صدساله صرفاً از طریق خام فروشی امرار معاش کرده‌ایم. اما هم‌اکنون این پدیده به نقطه‌ی اشباع خود رسیده و حدود پنج سال است که وارد یک مدار جدید در اقتصاد ایران شده است که من اسم آن را آینده فروشی گذاشتم. این آینده فروشی اگر جدی گرفته نشود، می‌تواند عواقب و پیامدها و هزینه‌های بسیار سنگین تری از جنبه‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و امنیت به همراه داشته باشد. در سال ۱۳۹۴ به عنوان یک انجام وظیفه ملی کتابی منتشر کردم و در مقدمه آن کتاب این اشباع و وضعیت بحرانی را از یک زاویه خاص شرح دادم. فکر می‌کردم چون آن مباحث را بارها در صحبت‌های عمومی هم مطرح کرده بودم، شاید گوشه‌ی شنیدن و چشیدن برای دیدن آن وجود داشته باشد. اما با کمال تأسف تا این لحظه از آن نظر من در خطا بودم. در آن مقدمه، من براساس کار تطبیقی یک محقق به نام آقای بحرینیان، تحولات ساختار اشتغال ایران در فاصله سرشماری سال ۱۳۸۵ و ۱۳۹۰ را بررسی کرده‌ام. به خاطر دارم که آمارهایی که آن زمان ارائه می‌شد، آمارهای به شدت غیرقابل اعتمادی بود و آمارهای سرشماری به طور نسبی از اعتبار بیشتری برخوردار بود. آن مقایسه‌ی تطبیقی بر محور تحولات ساختار اشتغال ایران صورت گرفته و نشان می‌داد که در آن دوره‌ی شش ساله با این که چیزی بالغ بر ۶۰۰ میلیارد دلار از محل صادرات نفت، گاز و غیر نفت وارد اقتصاد ایران شده، اما خالص فرصت‌های شغلی ایجاد شده در بخش صنعت، منفی چهارصد و پانزده هزار بوده است. این دوره بی سابقه‌ترین صنعت زدایی در تاریخ اقتصادی ایران محسوب می‌شود. اما ماجرای نگران‌کننده به این مساله ختم نمی‌شود. در آن مقایسه‌ی تطبیقی معلوم شده بود که خالص فرصت‌های شغلی ایجاد شده در بخش مسکن و ساختمان هم حدود ۱۹۵ هزار منفی است. به ویژه طی هفتاد سال گذشته، هر بار که اقتصاد ما دچار بن بست می‌شد، دامن زدن به تب سوداگری در مستغلات و مسکن به صورت مسکن موضعی و موقتی، ماجرا را حل و فصل می‌کرد تا در دوره بعدی باز ماجرای دیگری پدید بیاید. اما این مطالعه نشان می‌دهد خاصیت بخش مسکن در خصوص تسکین آلام اقتصادی-اجتماعی ایران به پایان رسیده است. در دولت جدید هم از ابزاری که

استدلال من این بوده که تمام طرفداران افراطی و غیرافراطی دولت قبلی به گواهی استنادی که خود آن دولت منتشر کرده، این مسئله را قبول دارند که آن دولت، میزان وابستگی بودجه دولت و میزان وابستگی اقتصاد ایران به درآمدهای ناشی از صادرات نفت خام را به طرز نامتعارفی افزایش داد اما آن سند نشان می‌دهد که این دولت کارهای دیگری انجام داد که در برابر وابستگی بودجه و اقتصاد ایران به نفت به مراتب اهمیت بیشتری دارد. در آن سند برای این که دولت بتواند ترازوی بین مصارف و مخارج خود برقرار کند بایستی دقت شود. مجموع منابعی که برای اداره یک سال کشور در نظر گرفته شده بود از محل وام‌گیری خارجی، وام‌گیری داخلی و انتشار اوراق مشارکت. که هر سه اینها مضمون آینده‌فروشانه دارد و چون برای سال ۱۳۹۱ در نظر گرفته می‌شد، مضمون گروگانگیری دولت بعدی را هم دارد. یعنی دولتی در

یک سال معین قرض می‌گیرد و خرج می‌کند اما زمان بازپرداخت آن قرض در دولت جدیدتر فراخواهد رسید و به این گروگان‌گیری دولت بعدی می‌گویند و البته این تنها مصداق گروگانگیری دولت بعدی تا ربع قرن آینده نخواهد بود. و این یک موضوع پژوهشی بسیار مهم است ما حتی تصویری از گروگان‌گیری دولت قبلی چه به لحاظ ابعاد و چه به لحاظ طول دوره زمانی نداریم. وقتی که من سه منبعی که در سند لایحه آورده بودند، را جمع زدم، متوجه شدم مجموع این سه معادل ۲/۴ برابر سهم نفت در بودجه عمومی آن سال است.

این یعنی خام‌فروشی و توزیع رانت دیگر در ایران قابل تداوم نیست. اگر بخواهیم جزئیات بیشتری را در نظر بگیریم، مسائل دیگری هم مطرح می‌شود. به عنوان مثال از سال ۱۳۶۸ تا ۱۳۸۳ که قله درآمدهای نفتی ما بوده، ارزش کل دارایی‌هایی که دولت‌ها در این دوره‌ی شانزده ساله واگذار کرده‌اند، کمتر از ۳۰۰۰ میلیارد تومان است. در فاصله ۱۳۸۵ تا ۱۳۹۰، ۱۱۰ هزار میلیارد تومان هم دارایی‌های بین نسلی کشور واگذار شد. در کنار آن نیز نبایستی بدهی‌هایی که خود دولت ایجاد کرده بود را فراموش کرد دولت بدهی‌های خود را به تأمین اجتماعی را نمی‌پرداخت و همچنین به پیمانکاران و سایرین نیز بدهکار بود وقتی دولت فعلی بر سر کار آمد، یکی از اقدامات اولیه، ایجاد اداره مستقلمی بود که فقط از بدهی‌های دولت گزارش تهیه نماید. و براساس آخرین گزارشی که ارائه شده، مجموع بدهی‌های دولت قبلی به اضافه بدهی‌های دولت فعلی نشان می‌دهد که بدهی‌های دولت از مرز ۷۰۰ هزار میلیارد تومان عبور کرده است. این درحالی است که دولت به عنوان یک «نهاد» نه دولت حسن روحانی، بلکه نهاد دولت اگر بخواهد فقط تعهدات معوقه خود در طرح‌های عمرانی ناتمام و نیمه‌کاره را به قیمت‌های سال ۱۳۹۲ به سرانجام برساند، چیزی حدود ۸۰۰ هزار میلیارد تومان لازم خواهد داشت. شواهد نشان می‌دهد که ما در مواجهه با بحران‌های متنوع و زیاد دچار پدیده «ازکارکردافتادگی سیستمی» نیز شده‌ایم. و در اینجا دولت و ملت در هماهنگی کامل به سر می‌برند. مثلاً الان بیش از پنج سال است که تقریباً همگان فهمیدند، بحران آب که به صورت مستقیم بقاء ما را تحت تأثیر قرار می‌دهد، بحرانی بسیار جدی و شوخی‌نابردار است. بر اساس مطالعاتی که هدف آن پی بردن به این بود که آیا در پنج ساله گذشته، رفتارهای مالی دولت در قبال بحران آب تغییر کرده است یا خیر؟ دیدیم که پاسخ منفی است؛ یعنی رفتارهای مالی دولت، هم در زمینه تصمیم‌گیری و هم در زمینه تخصیص منابع دقیقاً شبیه به آن چیزی است که قبل از پنج سال گذشته وجود داشته است. اما رفتارهای تک‌تک ما در این زمینه چطور بوده است؟ برداشت من این است که تقریباً هیچ تفاوتی در رفتار اکثریت قاطع جمعیت، حتی حالا که می‌دانند این بحران «حاد و جدی است» نسبت به زمانی که در این مورد چیزی نمی‌دانستند وجود ندارد که من اسم این را «ازکارکردافتادگی سیستمی» می‌نامم. شواهد بیشمار در این زمینه وجود دارد. فرض کنید با بررسی لوائح بودجه سال‌های ۱۳۹۳، ۱۳۹۴، ۱۳۹۵ براساس گزارش‌های رسمی که خود دولت انتشار داده، به طور هم‌زمان در بی‌سابقه‌ترین رکودهای عمیق‌یافته گرفتار هستیم. همچنین در این سه سال، تقریباً نسبت به زمانی که دولت بر سر کار آمد، قیمت نفت در هر بشکه هم حدود ۷۰ دلار کاهش یافته است. حال سوال این است که در لوائح بودجه‌ی سه گانه‌ای که عرض کردم (که البته می‌توانیم بودجه ۹۶ را هم در آن اضافه کنیم)، آیا رفتار دولت پس از این کاهش قیمت نفت تغییر کرده است؟

جواب این است که نه تنها رفتار دولت تغییر نکرده، بلکه حتی در حد دوران

درآمدهای بالای درآمدی برای خود تعهدات هزینه‌ای ایجاد کرده است. مشابه این امر درباره سیاست‌های وارداتی دولت نیز، مصداق دارد. نکته مهم‌تر این است که مهمترین کارکرد سیاستی بودجه به عنوان ابزار پیش برد اهداف اقتصاد کلان این است که وقتی اقتصاد با یک رکود عمیق روبرو است، دولت درباب هزینه‌های تولیدکنندگان به نرمی رفتار کند اما شواهد نشان می‌دهد که بی‌سابقه‌ترین چشم‌ها در درآمد‌های مالیاتی دولت در همین دوره اتفاق افتاده است. بحث‌هایی قبلاً طرح کرده‌ام در این خصوص که چرا نقش رفتار مالی دولت تعیین‌کننده است. گفته می‌شود مالیه دولت خود دولت است و حتی شومپیتر مساله را گسترده‌تر در نظر می‌گیرد و مطرح می‌کند که روح ملت و چشم‌انداز عملکردها در حیطه‌های فرهنگ و اجتماع و سیاست، جلوه‌ی خود را در رفتار مالیه دولت نشان می‌دهند.

بنابراین اگر ما بپذیریم که این ناهنجاری‌ها در بالاترین سطح، ریشه در رفتارهای مالیه دولت داشته، پس مسیر برون رفت هم از این جا است. این مسیر برون رفت در فاصله سال‌های ۱۳۶۴ تا ۱۳۶۸ در دولت جنگ در غالب یک پروژه مطالعاتی ملی که تعدادی از بزرگترین اندیشه‌ورزان تاریخ اقتصادی ایران در ۵۰ سال اخیر در آن حضور داشته‌اند این صورت بندی شده است. تقریباً دو سال پیش، ما در غالب یک رساله دانشگاهی این صورت‌بندی را مورد آزمون قرار دادیم که آیا آن روش‌هایی که امکانات نرم‌افزاری آن با دقت صورت بندی شده، وجود دارد، با حدود گذشت ربع قرن هنوز برای ایران پاسخ‌گو است یا خیر؟

پاسخ آن مطالعه مثبت بود. در عین حال که اوضاع بیش از حد نامناسب است، نقطه عزیمت که می‌تواند ما را نجات دهد مشخص است ولی در این فضای از «کارکرد افتادگی سیستمی»، به نظر می‌رسد که بایستی بیشتر بحث و گفت و شنود کرد، بحث‌ها هم می‌بایست از سنخ بحث‌های اقبالی باشد که تصور دیگری هم در ساختار قدرت ایجاد نکنند. چون ما قویاً اعتقاد داریم که اول باید کشور باقی بماند تا ما بتوانیم درباره مسایل دیگرمان صحبت کنیم.

یک حوزه دیگر این که در حیطه بازاریابی و اصلاح سیستمی مالیه دولت قرار دارد نظارت‌های مدنی است. نظارت‌هایی که به مثابه متر برای اندازه‌گیری به کار بیاید. من اسم آن متر را اشتغال مولد گذاشته‌ام. در مطالعات ما در باب اشتغال مولد، این نتیجه به دست آمده که مسیر توسعه‌ی ملی، به عنوان کلی‌ترین صورت بندی اهداف دورمدت کشور، بر محور مولفه‌هایی مثل «توان رقابت اقتصادی ملی»، «توان مقاومت اقتصادی ملی»، «پایداری نظام ملی» و «عدالت اجتماعی» همگی به اشتغال مولد ارتباطی می‌یابند. اشتغال یک متغیر سیستمی است و اگر بتوانیم این مساله را درست به سامان برسانیم که البته بسیار کار خطیری است، آرایش کنونی قدرت، ثروت و منزلت به این مسئله بستگی دارد. وقتی نگاهی به تحولات در بودجه‌ی خانوارها می‌اندازیم، می‌بینیم که الان حدود ۱۰ سال است که صرفه‌جویی‌های خانوارهای ایرانی به مواد پروتئینی، مواد لبنی و بخشی از مواد نشاسته‌ای هم تسری پیدا کرده است. زمانی که خانوارها صرفه‌جویی‌های خود را نسبت به مواردی که بقاء و سلامتی با آن ربط دارد، تسری می‌دهند این همان شرایطی است که به استخوان رسیدن است. مشکلاتی که اگر ما زودتر آن را می‌دیدیم و مورد شناسایی قرار می‌دادیم، می‌توانستیم با سر پنجه خرد و مشارکت و به صورت کم‌هزینه‌تر و پر دستاوردتر آن را حل و فصل کنیم. اما اگر زمان بگذرد ممکن است شرایط بسیار وخیم شود. بحث من این است بازگرداندن این اقتصاد به ریل اصلی خود می‌تواند با یک تمرکز سیستمی روی آن به جریان بیافتد، اما جزئیات بیشتری وجود دارد که روند تحولات در ایران، را نشان می‌دهند و امکان پیگیری از روند گسترده و عمق فساد مالی و از همه مهم‌تر گسترده و عمق نابرابری که در حال رسیدن به استانه انفجار را به دست می‌دهد. در سطح نظری میان نابرابری و وابستگی یک در هم تنیدگی تمام عیار وجود دارد که یک صورت بندی نظری بی‌ظنری دارد که ما به اندازه‌ای که اهمیت دارد به آن توجه نداشته‌ایم، اما این یک مسئله پژوهشی جدی و نیازمند واکاوی اساسی است. محال است جامعه‌ای که در زمینه توزیع قدرت، ثروت و منزلت بیش از حد شرایط نابرابر دارد، وابسته نباشد. حال اینکه وابستگی پیچیده‌تر و غیرشفاف‌تر شده به آن اندازه که نتوان آن را با چشم غیر مسلح رصد کرد، مشکلی است که بایستی در حوزه معرفتی حل و فصل گردد.

مطالعه نشان می‌دهد که در دوره سال‌های ۱۳۸۵ تا ۱۳۹۰، خالص فرصت‌های شغلی ایجاد شده در بخش‌های عمده فروشی و خرده‌فروشی هم منفی ۱۱۵ هزار نفر بوده است. اگرچه از سال‌های میانی قرن نوزدهم تا امروز فعالیت واسطه‌گری و دلالی به عنوان یک پدیده مذموم و یک عنصر غیر توسعه‌ای و ضد توسعه‌ای در نظر گرفته می‌شود. بحث بر سر این است که در این حیطه هم ما بر اساس داده‌های سرشماری به اشباع رسیده‌ایم و این نشان می‌دهد که روندهای پیشین دیگر قابل تداوم نیستند.